

A Study of Fundamentalism in Central Asia

Reza Parizad¹

Hossein Faqih Abdullahi²

Abstract

Islamic groups have been instrumental in the 1990s developments in Central Asia. Taking advantage of the deep roots of Islamic beliefs and tendencies in the region, these groups have organized extensive efforts. The question of the present study, which is descriptive-analytical and collected with library documents, is what effect does Islamic fundamentalism have on security in Central Asia? The research hypothesis in response to the question is that religious fundamentalism is not the main factor influencing the security of Central Asia; But it retains a certain influence. The Islamic factor first plays a role in the domestic politics of Central Asian countries and second in the segregated neighbors.

Keywords: Central Asia, Islam, extremism, fundamentalism, terrorism

¹ Assistant Professor of Political Department, Qom Azad University. Iran.

R_Parizad@yahoo.com

² Master of Regional Studies in the Middle East and North Africa Mofid University,
Qom, Iran.

H.mohaghegh1992@gmail.com

بررسی بنیادگرایی در آسیای مرکزی

رضا پرزاد^۱

حسین فقیه عبدالهی^۲

چکیده

گروه‌های اسلامی از بازیگران تحولات دهه ۱۹۹۰ در آسیای مرکزی بوده‌اند. این گروه‌ها به بهره‌گیری از ریشه‌های عمیق باورها و تمایلات اسلامی در منطقه، تلاش‌های وسیعی را سازمان داده‌اند. سوال پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری شده با اسناد کتابخانه این است که بنیادگرایی اسلامی چه تأثیر بر امنیت در آسیای مرکزی دارد؟ فرضیه پژوهش در پاسخ به سؤال مطرح‌شده این است که بنیادگرایی دینی عامل اصلی در تأثیرگذاری بر امنیت آسیای مرکزی نیست؛ ولی نفوذی مشخص را برای خود حفظ می‌کند. عامل اسلامی نخست در سیاست داخلی کشورهای آسیای مرکزی و دوم در همسایگان بلافصل نقش دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، اسلام، افراط گرایی، بنیادگرایی، تروریسم

^۱ استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم. ایران (نویسنده مسئول)

R_Parizad@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم، ایران

مقدمه

جهان پس از یک دوره طولانی از سر گذراندن تجربه سکولاریسم یا آرمان و کمال مطلوب قرار دادن آن، از نیمه دوم قرن بیستم شاهد گونه‌هایی مختلف از بازگشت به دین و احیای آن است. در جهان اسلام این رجعت در قالب احیاگرانه، اصلاح گرانه و بنیادگرایانه قابل طبقه‌بندی است. از این میان در چند دهه اخیر، جریان بنیادگرا گوی سبقت را از رقبا ربوده است و به لحاظ ماهیت سیاسی و بعضاً نظامی آن، جهان را در ابعاد سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی در گستره‌ای وسیع تحت‌الشعاع خود قرار داده است، به گونه‌ای که امروزه نه تنها در سطح سیاسی و رسانه‌ای که در طراز دانشگاهی نیز از مهم‌ترین موضوعات و مسائل مورد بحث قلمداد می‌شود. در این میان، پس از ظهور و گسترش امواج اسلام سیاسی بعد از اواخر دهه ۷۰ آسیای مرکزی نیز هرچند تحت حاکمیت کمونیسم قرار داشت، ولی شاهد بروز تحولاتی در تأثیرپذیری از این جریان بود. پایان نظام دوقطبی و جنگ سرد این شرایط را مهیاتر ساخت. فروپاشی اتحاد شوروی و پایان برنامه‌های نوسازی کمونیستی شرایط را برای فعالیت بنیادگرایان بهبود بخشید. رهبران بازمانده از دوران کمونیسم که در پرتو تحولات جدید می‌کوشیدند قدرت خود را به نام رهبران حکومت‌های ملی حفظ کنند، اسلام سیاسی را مهم‌ترین رقیب خود یافتند. در پی تلاش‌های طولانی ولی ناکام رهبران شوروی برای جدا کردن مردم آسیای مرکزی از هویت اسلامی خود، به زودی روشن شد اسلام همچنان بخشی از هویت منطقه را تشکیل می‌دهد تاووم توجه به سنت‌های اسلامی و دینی در اشکال گوناگون به خوبی این ظرفیت را روشن ساخت (کاراجیانس، ۱۳۹۱: ۳۱). سوال پژوهش حاضر که به روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری شده با اسناد کتابخانه این است که بنیادگرایی اسلامی چه تأثیر بر امنیت در آسیای مرکزی دارد؟ فرضیه پژوهش در پاسخ به سؤال مطرح شده این است که بنیادگرایی دینی عامل اصلی در تأثیرگذاری بر امنیت آسیای مرکزی نیست؛ ولی نفوذی مشخص را برای خود حفظ می‌کند. عامل اسلامی نخست در سیاست داخلی کشورهای آسیای مرکزی و دوم در همسایگان بلافصل نقش دارد.

مفهوم بنیادگرایی

واژه بنیادگرایی، مشتق از کلمه «fundamental» به معنای شالوده، اساس و پایه است. معادل این واژه در زبان عربی (الاصولیه) است که به معنای بازگشت به اصول و مبانی می‌باشد. بنیادگرایی در وسیع‌ترین معنایش، دلالت دارد بر تعهدی نسبت به عقاید و ارزش‌هایی که اساسی یا بنیادین به شمار می‌آیند (جوان پور هروی و محقق، ۱۳۹۹: ۱۷۲-۱۷۱). طرح مسئله بنیادگرایی دینی به‌ویژه بنیادگرایی اسلامی از جمله مفاهیمی است که در سده اخیر، بازتاب گسترده‌ای در سراسر جهان یافته است. این مفهوم پدیده‌ای است که نمی‌توان برای آن پیشینه‌ای در جهان اسلام یافت. هرچند در سنت گذشته اسلامی، مفاهیم مشابهی برای بیان معانی نزدیک به آن وجود داشته است، اما هرگز چنین تعبیری در سنت اسلامی به کار نرفته است. این مفهوم به لحاظ ریشه‌یابی تاریخی، نخستین بار به شکل لاتین (Fundamentalism) در اوایل قرن بیستم، در امریکا و دربارهی گروهی از مسیحیان پروتستان به کاررفته است که با اعتقاد به وحیانی بودن واژگان و عبارات کتاب مقدس مسیحی، بر عمل به مضامین آن تأکید کرده و همچنین نگرش مدرنیسم غربی به دین را رد می‌کردند. از آن‌پس، غرب در تجربه رویارویی خود با مسلمانان نیز، بدون توجه به تفاوت‌های موجود و مبانی متفاوت اندیشه و تفکر اسلامی، از این واژگان استفاده کرده است. تعبیر بنیادگرایی اسلامی بر این اساس، منشایی غربی داشته و ذهنیت غرب مدرن بر آن شده است. با چنین ذهنیتی و بر اساس اصول مدرنیسم غربی و به‌ویژه اصل جدایی دین از سیاست، دین تعریف و کارکرد خاصی می‌یابد (بهروز لک، ۱۳۸۲: ۵۴). میتوان عوامل موثر بر شکل‌گیری بنیادگرایی را از منظر روانشناسی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی-فرهنگی نگریست. براساس نظریه روان‌شناسانه پدیده مهاجرت روستاییان به شهر عامل عمده رشد بنیادگرایی بوده است؛ این نظریه در واقع می‌گوید که خاستگاه طبقاتی و فرهنگی بنیادگرایان، روستا است. اما عده‌ای در نقد این نظریه معتقدند که تحقیقات اجتماعی نشان داده که همه بنیادگراها خاستگاه روستایی ندارند. برای مثال بحران‌های اقتصادی - اجتماعی کشورهای اسلامی علت رشد بنیادگرایی اسلامی است. در

عرصه اقتصادی، شکاف طبقاتی، محرومیت و فقر در این کشورها وجود دارد. در عرصه اجتماعی هم بحران جوانان و خدمات‌رسانی دولت موجب واکنش گروه‌های بنیادگرا می‌شود. نظریه سیاسی میگوید که بنیادگرایی واکنشی در برابر مدرنیسم است. گروه‌های دینی نگران اند که با ورود مدرنیسم به جوامعشان، مبانی دینی آنان تضعیف شود و این را تهدید جدی برای خود میدانند. بنابراین برای جلوگیری از گسترش مدرنیسم با آن مقابله می‌کنند و مبارزه‌شان شکل قهرآمیز و مسلحانه هم می‌گیرد. نظریه اجتماعی- فرهنگی، بحران فرهنگی را عامل رشد بنیادگرایی میدانند. این نظریه تغییرات فرهنگی در جوامع دینی را موجب بروز حساسیت گروه‌های بنیادگرا میدانند، به طوری که این تغییرات از منظر آنها ساحت فرهنگی آنان را تهدید می‌کند و دقیقاً به همین دلیل به آن واکنش نشان می‌دهند (جوان پور هروی و محقق، ۱۳۹۹: ۱۸۰-۱۷۹).

بنیادگرایی در آسیای مرکزی

آسیای مرکزی از لحاظ ژئوپلیتیک و موقعیت جغرافیایی، برای منطقه و جهان بسیار اهمیت دارد. از این رو برخی از قدرت‌های خارجی به سبب استفاده از منابع سرشار منطقه و جای پایاز کردن از لحاظ سیاسی و نظامی، از برخی جناح‌ها و گروه‌های تندرو مذهبی، برای ناامنی منطقه حمایت می‌کنند و متأسفانه در کنار قدرت‌های بیگانه، برخی کشورهای عربی از جمله عربستان، درصد گسترش جنبش‌های اسلام‌گرای افراطی به‌ویژه سلفیه و وهابیت هستند. پژوهش حاضر، وجود بنیادگرایان تندرو را بررسی می‌کند که تا چه اندازه فعالیت می‌کنند و قلم روی فعالیت‌های آنان شامل کدام کشورها می‌شود و واکنش مردم منطقه و رهبران آنان چگونه بوده است. آسیای مرکزی پس از فروپاشی شوروی و آغاز دوران استقلال این جمهوری‌های پنج‌گانه اندک‌اندک از سیطره ایدئولوژی کمونیسم، رهایی یافت. هرچند ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی روسی کماکان در این جمهوری‌ها باقی ماند، کمونیسم به عنوان ایدئولوژی غالب دوران شوروی، شروع به رنگ باختن نمود. در این حال، دین و نقش آن در زندگی شهروندان کشورهای آسیای مرکزی، به مسئله‌ای تبدیل شد که جلب توجه بسیاری از دولت‌های این منطقه

را به دنبال داشت. در این جهت، از آنجا که بیشتر کشورهای این حوزه اسلامی، سنی بودند، این گمان از دو دهه قبل در مورد خطر افزایش بنیادگرایان در این منطقه وجود داشت؛ زیرا کشورهای این حوزه یعنی ترکمنستان، تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان در مجاورت افغانستان قرار دارند و در طول سه دهه اخیر، با رشد بنیادگرایان اسلامی مواجه بوده‌اند، به‌ویژه این که وجود طالبان و سپس حضور القاعده در افغانستان و پاکستان تقویت اندیشه بنیادگرایان اسلامی آسیای میانه را باعث شده است. بی‌شک وجود دولت‌های اقتدارگرا در بیشتر کشورهای حوزه آسیای میانه و نبود فرهنگ سیاسی مشارکت پذیر، باعث شد تا مخالفان سیاسی، به بنیادگرایان نظیر القاعده بیشتر توجه کنند؛ نهادهای رسمی و غیررسمی عربستان نیز کوشیده‌اند تا با تبلیغ وهابیت در این مناطق، گسترده نفوذ معنوی و دینی خود را با اعطای مشوق‌های مالی و غیره گسترش دهند. بنیادگرایان اسلامی در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز نگرانی برخی قدرت‌های داخلی و خارجی از جمله آمریکا، روسیه و رهبران سیاسی منطقه را موجب گردیده‌اند.

تأثیر زمینه‌های هویتی و فرهنگی

مردم آسیای مرکزی در جریان زندگی روزمره دوست دارند هویت خود را با نهادها و مکان‌های کوچک‌تر و محدودتر شناسایی کنند به این شرایط در زمان شوروی سابق، مسئولین اتحاد جماهیر شوروی را دچار سردرگمی کرد چنان که بیان می‌دارند، مردم آسیای مرکزی در درجه اول خود را مسلمان می‌دانند و در درجه بعد منطقه یا شهر زندگی برای آن‌ها مهم است. ایده تعلق داشتن به یک ملت خاص برای آنان اهمیتی ندارد؛ به عبارت دیگر عناوینی مانند ازبک، تاجیک و آذری که در ترمینولوژی محققان روس به چشم می‌خورد، برای آنان اهمیتی نداشته است. این جوامع شهری، روستایی و بادیه‌نشین آسیای مرکزی، چند قومی بوده‌اند و در خارج از مرزهای زبان فارسی و ترکی قرار می‌گرفته‌اند. علاوه بر این اجداد ترک یا ایرانی نقشی در تصور این جوامع محلی از خود نداشته‌اند. بنابراین، مفاهیم ازبک و تاجیک و قرقیز و در دوره تزاری و کمونیستی اهمیت چندانیافت، هم‌چنین علاوه بر هویت سکولار برگرفته

از محل زندگی، اسلام منشاء اصلی هویت آسیای مرکزی در قرن نوزدهم به شمار می‌رفت (اشرافی، ۱۳۹۵: ۸۶).

مفهوم گروه قومی بیش از آنکه واقعی قابل مشاهده باشد. برساخته‌ای سیاسی و اختراع نظریه‌پردازان شوروی بود تا مرزبندی‌های جدید را که ماهیت تصنعی، دستکاری شده و استراتژیک داشت، توجیه کنند؛ لذا معمولاً استدلال می‌شود که ناسیونالیسم در دوران بعد از شوروی، محصول سیاست‌های مربوط، ملیت‌ها در دوران کمونیسم است که قومیت، ملیت و ملت بودن را نهادینه کرد و به ناسیونالیزه شدن فضای سیاسی انجامید. اما بولشویک‌ها در واقع احساس به ایده ملت و جامعه ملی نداشتند، آنان جامعه ملی را سازه‌ای بورژوا این تلقی می‌کردند که توجه پرولتاریا را از منابع واقعی و عین این طبقه منحرف می‌کند، با این حال بولشویک‌ها بودند که واحدهای سیاسی را برپایی قومیت بنا کردند. در اتحاد شوروی، هویت ملی، اصلی اساسی برای سازماندهی سیاسی و سرزمین بود، اما مفهوم ملیت و هویت ملی در آسیای مرکزی، به بخشی از یک راه حل برای فائق آمدن بر موانع مدرنیزاسیون سیاسی و اقتصادی تبدیل شد. سیاست‌مداران شوروی برای جلوگیری از پیدایش چالش‌های سیاسی اسلام‌گرایانه، در صدد برآمدند هویت جدیدی را جانشین هویت مسلمانی کنند؛ این هویت جدید، هویت جمعی اولیه اکثر بومیان آسیای مرکزی بود؛ به عبارت دیگر، جمهوری‌های مختلف بر پایه زبان یا لهجه، هویت غیر مذهبی جدیدی می‌یافتند؛ مسکو این واقعیت را نادیده گرفت که آسیای مرکزی منطقه‌ای چند قومیتی است و بیش‌تر مردم آن، فرهنگی مشترک دارند و دارای عناصر ترکی و فارسی هستند؛ در واقع مردم آسیای مرکزی هویتی قومی مبتنی بر اقلیم و سرزمین نداشتند.

در پایان سال ۱۹۹۱ میلادی، اتحاد شوروی به عنوان یک موجودیت سرزمینی ناپدید شد و به دنبال این رویداد، بسیاری از اقمار شوروی مستقل شدند. در واقع کمونیسم نتوانسته بود تمایزهای ملی را در اتحاد شوروی از بین ببرد، تنوع قومی در شوروی باقی ماند و توسعه نابرابر و سطوح مختلف آگاهی ملی به آن دامن زد. بنابراین بیرون آمدن کشورهای مستقل از دل یک دولت چندملیتی، شرایط خاصی را پدید آورد که رویکرد قومی به ملت، ویژگی بارز آن بود؛

با فروپاشی شوروی و استقلال کشورهای آسیای مرکزی، ناسیونالیسم در منطقه رونق گرفت و به یکی از نیروهای سیاسی عمده تبدیل شد. در همین راستا تمام رهبران جمهوری‌های آسیای مرکزی ملت را عالی‌ترین شکل وحدت اجتماعی و عامل کلیدی شکل‌گیری دولت می‌دانند. لذا بر "ناسیونالیسم" تکیه می‌کند و در این کشورها "ناسیونالیسم" بر جهان وطنی ارجح است (ر.ک حق پناه، ۱۳۹۰: ۲۱۲ - ۱۸۴).

بعد از فروپاشی شوروی روحانیون مسلمان از کشورهای دیگر به این منطقه آمدند تا هر یک قرائت خود را از اسلام تبلیغ کنند و از همین جا ادبیات اسلامی افراطی یا همان بنیادگرایی دینی به مساجد، کتابخانه‌ها، دانشگاه‌ها و مراکز فرهنگی راه یافت. به علاوه کشورهای مسلمان مانند عربستان، ترکیه و پاکستان هزینه مالی احداث مساجد و مدارس مذهبی جدید را تامین کردند و به طلاب دینی، بورس تحصیلی در مراکز علمیه خود را پیشنهاد دادند؛ رهبران آسیای مرکزی در ابتدا از تجدید حیات اسلام استقبال کردند، زیرا اسلام را بخشی جدانشدنی از فرهنگ ملی و مایه تقویت میهن‌پرستی می‌دانستند، با وجود این، خیلی زود مشخص شد که کمک‌های فراهم آمده از سوی کشورهای مسلمان، خصوصاً عربستان، آثار جانبی ناخواسته‌ای دارد که به طور بالقوه می‌تواند به تضعیف ثبات دین آن‌ها بیانجامد. اسلام‌گرایان افراطی در این کشورها به مقابله با دولت روی آوردند و خواستار اجرای قوانین شرعی در جامعه شدند. لذا از ابتدای دهه ۹۰ میلادی تاکنون، بارها واژه وهابیت و بنیادگرایان دینی از زبان مقامات دولتی آسیای مرکزی و هم‌چنین رهبران دینی و اندیشمندان در این منطقه شنیده شده؛ زمانی که ایشان به توصیف و انتقاد از اسلام رادیکال و افراطی می‌پرداختند. (کار اجیانس، ۱۳۹۱، ۲۸ الی ۳۸)

نقاط تمرکز فعالیت‌های افراط‌گرایان

بررسی اجمالی وضعیت پنج کشور واقع در منطقه آسیای مرکزی نشان دهنده این است که در این منطقه سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان به نسبت دو کشور قزاقستان و ترکمنستان مشکلات بیشتری را در رابطه با رشد رادیکالیسم و افراط‌گرایی دینی داشته‌اند. در بین سه کشور فوق نیز "دره فرغانه" واقع در مرز مشترک تاجیکستان، ازبکستان و قرقیزستان

منطقه مرکزی فعالیت‌های گروه‌های اسلام‌گرای افراطی می‌باشد. علت تمرکز گروه‌های افراطی اسلام‌گرا در این منطقه نیز شرایط مناسب جغرافیایی آن جهت اختفاء، همجواری با سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان و قوت اعتقادات ساکنان این منطقه می‌باشد. منطقه "سغدی" و "خجند" در شمال تاجیکستان و "اوش" در جنوب قرقیزستان نیز از دیگر مراکز عمده فعالیت گروه‌های اسلام‌گرا در سطح منطقه آسیای مرکزی می‌باشد. برخی از کارشناسان در تحلیل تمایل اقوام ازبک، تاجیک و قرقیز به سمت رادیکالیسم اسلامی و ضعف این تمایل در میان اقوام ترکمن و قزاق منطقه پیشینه تمدنی این اقوام را به‌عنوان عامل اصلی و محوری ذکر می‌کنند. براساس عقیده این گروه اقوامی که در طول تاریخ به‌صورت کوچ‌نشین و عشایری زندگی کرده‌اند، از نظر اعتقادات دینی ملایم‌تر از اقوامی بوده‌اند که در یکجا ساکن بوده‌اند. براین اساس اقوام قزاق و ترکمن به علت سابقه عشیره‌ای شان دارای عقاید دینی منعطف‌تری نسبت به ازبک‌ها، تاجیک‌ها و قرقیزها می‌باشند (اشرفی، ۱۳۹۵: ۹۰).

شاخص‌های افراط‌گرایی و رادیکالیسم در آسیای مرکزی

در ادامه به بررسی شاخص‌های افراط‌گرایی در آسیای مرکزی پرداخته خواهد شد:

۱- گرایش به سلفی‌گری و سنت‌های وهابی

بیشتر طرفداران خشونت در جهان اسلام از یک رگه بنیادگرایانه سلفی و خود ستیزی برخوردارند. آنان در تحلیل مسائل اجتماعی، سیاسی، قشری نگر و متحجر بوده و خشونت را دارای بار ذاتی و مطلق می‌دانند و از یک سیستم کاملاً بسته، به قضاوت در مسائل می‌نشینند معمولاً پیروان این نظام جزم‌اندیشانه، گیرنده‌های فکری و عقیدتی خود را بر سایر سیگنال‌های دانش سیاسی اسلام بسته نگاه داشته و از تفسیرهای شخصی و سلیقه‌ای بهره می‌برند.

۲- پیرو کنش های اجتماعی عاطفی - ارزشی

اگر بر اساس یک تقسیم بندی، کنش های اجتماعی را به کنش های سنتی، کنش های عاطفی و کنش های عقلانی تقسیم کنیم، در گروهک های خشونت گرای اسلامی، کنش های عاطفی نمود بیشتری دارد. کنش های عاطفی کنش هایی هستند که بر ارادت شخصی به رهبرانی چون اسامه بن لادن و نجبگان آن استوار است و سلطه ای کاریزمایی در گروه های تروریستی و خشونت گر ایجاد کرده است که در تمامی رده های گروهک های خشونت گرا مشاهده می شود رهبران کاریزمای القاعده و سایر گروه های تروریستی، در پاسخ به "مسئله معنایابی" در تقابل بین فرهنگ اسلامی و غرب در دنیای مدرن، رشد و نمو یافتند و در نتیجه کنش های طرفداران خشونت گرایی اسلامی، خالی از وجه معنا، ارزش و جهت گیری نیست.

۳- پیرو اصالت پراگماتیسم اسلامی و عمل گرایی شتاب زده

طرفداران رادیکال افراطی، عمل را شرط لازم هدف می دانند و از مشرب تجربه گرایی بهره می گیرند نجبگان گروه های خشونت گرا معتقدند که فکر و اندیشه باید با مقاصد سود و نفع همراه باشد. نجبگان القاعده مانند تفکر ماکیاول، برای رسیدن به مقصود و هدف تمام راه های غیر مشروع را پیشنهاد می کنند و در این رابطه، از تاریخ دلیل و شاهد می آورند؛ ولی هیچ گونه دلیل موجهی برای مشروع بودن عقاید و اندرزهای خود ندارند.

۴- غیریت سازی

خشونت گرایان اسلامی رادیکال، به دلیل پیروی از قشری گری و سطحی نگری در مسائل اجتماعی، سیاسی، دائما در باز تولید تعریف خود غیریت سازی می کنند و پس از غیریت سازی خصمانه وجه سیاسی برای آن می تراشند و از رابطه تضاد و تقابل که نوعی بینش و منش وجه حذف فیزیکی است، استفاده می برند.

۵- تئوریزه کردن گفتمان خشونت

خشونت گرایان اسلامی با توجه به اینکه از هیچ عقبه فکری معقولی برخوردار نیستند و فاقد تئوری زیست اجتماعی، سیاسی منسجم هستند، اخیرا در ترورهای کور خود، برای توجیه

اهداف و ارزش‌های منفی خود، اقدام به تئوری‌سازی بر مبنای فکری سطحی و بی‌عمق کرده‌اند؛ آنان با الهام از شخصیت کاریز ماتیک نخبگان خود و نقش عنصر احساسات و عواطف روحی، روانی و تحصیلات اکادمیک و حوزه‌ای، در مدارجی بالاتر پشتیبان خود، تئوری ترور و خشونت را در چارچوب پراگماتیسم اسلامی، رویکردهای داروینیسیم اجتماعی که از خصم خود فرهنگ غربی‌گزینش کرده‌اند، با لعاب و روکش اسلام‌گرایی سلفی در کاربرد واژه‌های شهید، جهاد با کفار و مشرکین به صورت گفتمان خشونت در میان جوانانی که اکثر احساساتی و عاطفه‌گرا هستند، کاربردی کرده‌اند (پور فرد، ۱۳۸۶: ۶۶).

ریشه‌های افراط‌گرایی در آسیای مرکزی

وقایع افغانستان و اشغال آن از سوی شوروی را باید نقطه عطفی در فعالیت جنبش‌های اسلامی دانست. اشغال نظامی افغانستان از سوی شوروی رویدادی استثنایی در جهان اسلام بود، زیرا برای نخستین بار یک سرزمین اسلامی از سوی کمونیسم جهانی اشغال شده بود. از این رو، گروه‌های اسلامی طرفدار حرکت‌های جهادی که داعیه‌های جهانی مبارزه با دشمنان اسلام داشتند و کمونیسم را از دشمنان سرسخت خود می‌دانستند، نسبت به اشغال افغانستان حساسیت شدید نشان دادند. بنابراین کسانی چون "عبدالله العزام" اردنی - فلسطینی، "ایمن الظواهری" مصری و "اسامه بن لادن" سعودی با ورود به افغانستان، به تدریج زمینه‌های سازماندهی و تشکیل "القاعده"، به عنوان سازمانی جهانی، را فراهم کردند. جنگ افغانستان، علاوه بر این که شکل‌گیری سازمانی رادیکال به نام "القاعده" را سرعت بخشید، ملاقات اسلام‌گرایان شرق و غرب عربی با یکدیگر را نیز رقم زد. این ملاقات و آشنایی سبب ترکیب دیدگاه‌های ایدئولوژیک و مهارت‌های سازمانی اسلام‌گرایان شد. در این میان، جنبش‌های رادیکال مغرب عربی (مصر)، مهارت‌های سازمانی و تشکیلاتی خود را در اختیار اسلام‌گرایان سعودی قرار دادند و سعودی‌ها نیز از طریق نفوذ گسترده مالی خود توانستند دیدگاه‌های تند و هابی و فرقه‌گرایی خود را وارد چارچوب فکری جریانات اسلام‌گرایی حاضر در افغانستان قرار دهند. (اشرفی، ۱۳۹۵: ۵۳). این گونه بود که از اواسط دهه ۱۹۸۰ به بعد، از دامنه فعالیت گروه‌های

رادیکال عربی در کشورهای عرب کاسته شد و با انتقال مرکز فعالیت‌های رادیکال به افغانستان و پاکستان، این کشورها به کانون عمده رشد جنبش‌های اسلامی در سال‌های دهه ۱۹۹۰ و پس از آن تبدیل شدند.

این فعالیت‌ها تنها به آسیای جنوبی و مرکزی محدود نشد و رفت‌وآمدهای چهره‌ها و فعالان اسلام‌گرا در کل منطقه باعث برقراری تماس میان اسلام‌گرایان مستقر در افغانستان با اسلام‌گرایان در آسیای میانه و قفقاز و ماورای قفقاز، در چین، شد. رویدادهای خونین چین و جنگ چچنی‌ها با دولت روسیه، پیامد همین ارتباطات بود؛ بسیاری از چهره‌های فعال اسلام‌گرایی عربی مستقر در افغانستان با ورود به چین، به آموزش اسلام‌گرایان ضد روسی پرداختند. پیدایش کسانی چون شامیل باسایف، رهبر اسلام‌گرایان چچنی در جنگ علیه روسیه، ناشی از همین فرایندها بود. بنابراین همکاری گسترده اسلام‌گرایان عرب و غیر عرب در آسیای جنوبی، آسیای مرکزی، قفقاز و ماورای قفقاز در سال‌های دهه ۱۹۹۰ شکل‌گیری یک جنبش اسلامی قدرتمند در خارج از جهان عرب را سبب شد که امروزه بازتاب آن را در سوریه و عراق شاهد هستیم. علاوه بر تمهید تاریخی فوق، باید به شیوه‌های اقتدارگرایانه حکمرانی، دخالت قدرت‌های غربی در این مناطق و حمایت آن‌ها از گروه‌های افراطی و همچنین حمایت‌های عربستان سعودی از ترویج وهابیت در این مناطق نیز اشاره کرد (پور فرد، ۱۳۸۶: ۶۶).

بسترهای رشد بنیادگرایان در آسیای مرکزی

به‌طور کلی افکار افراطی مذهبی مثل سلفی‌ها در دهه ۱۹۷۰ از طریق گروه‌های تبلیغی کشورهای اردن، عراق، و افغانستان به شکل مخفیانه در منطقه نفوذ کردند و در سال‌های پایانی عمر اتحاد جماهیر شوروی و اوایل دهه ۱۹۹۰، گروه‌های افراطی به‌ویژه در دره فرغانه به فعالیت پرداختند. این گروه از اسلام‌گراها بر اثر واکنش‌های تند قدرت‌های سیاسی منطقه، همواره در انزوا بوده‌اند و از سوی اسلام‌گرایان سنتی مورد انتقاد قرار می‌گرفتند. دره فرغانه به خاطر فاصله زیاد دره پایتخت‌های سه کشور ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان و مسیر کوهستانی آن، محل مناسبی برای فعالیت و تجمع گروه‌های تندرو اسلامی بوده است. از دلایل گسترش اسلام‌رادیکال در

ازبکستان، افزایش مراودات ازبک‌ها و افغانی‌ها در دوران اشغال شوروی سابق بود. اسلام‌گرایان رادیکال در جریان حمله شوروی به افغانستان، مهم‌ترین نیروهای مقاومت بودند که این قرابت جغرافیایی و مراودات باعث ظهور اسلام رادیکال در ازبکستان. (ر.ک فلاح، ۱۳۸۷: ۲۰۱ - ۲۰۳). بمب‌گذاری تاشکند در سال ۱۹۹۹ برای کشتن اسلام کریم اف و حادثه اندیجان در سال ۲۰۰۵ (در ادامه بدان پرداخته می‌شود)، بیانگر افزایش تحریکات بنیادگرایی اسلامی در ازبکستان است. از گروه‌های اسلامی رادیکال در ازبکستان می‌توان به حزب التحریر و شاخه‌های جداشده از آن، اکرمیه و حزب النصر و دیگر گروه‌ها نظیر جماعت تبلیغ، لشکر طیبه و مهمتر از همه جنبش اسلامی ازبکستان اشاره کرد.

تمامی این گروه‌های اسلامی به دنبال ساقط کردن دولت کنونی ازبکستان و تاسیس خلافت اسلامی هستند. حزب التحریر به راه‌های مسالمت‌آمیز و جنبش اسلامی ازبکستان به شیوه‌های مسلحانه معتقد است. فعالیت این گروه‌ها در ازبکستان ممنوع است و دره فرغانه مامن اصلی این گروه‌ها می‌باشد.

مرکز فرماندهی و نظامی این جنبش هم‌اکنون بیرون از ازبکستان و در وزیرستان شمالی در پاکستان است. رهبران جنبش به قاچاق مواد مخدر برای بدست آوردن سرمایه کافی به عنوان بنیه مالی جنبش می‌پردازند. طالبان و القاعده به همراه بنیادها و بانک‌های هم‌اندیش این سازمان در عربستان سعودی و جهان عرب، پشتیبانان اصلی جنبش اسلامی ازبکستان به شمار می‌آیند. با توجه به سرکوب نهضت‌های بنیادگرای اسلامی در ازبکستان و آسیای مرکزی، شمال افغانستان همواره پایگاه این گروه‌ها بوده است. عطای بورس‌های تحصیلی در مدارس دینی از سوی عربستان و مصر، همواره مشوق بنیادگرایی اسلامی در منطقه بوده است. همواره میان القاعده و نهضت اسلامی ازبکستان، روابط نزدیکی برقرار بوده است.

صوفی‌گری و جلوه غیرمترقبه بنیادگرایی در آسیای مرکزی

آسیای مرکزی موطن بسیاری از مشایخ متصوفه و زیستگاه جریان‌های قدرتمندی از صوفی‌گری است که بر طریق آنچه که اشاره شد، هم در جایگاه میزبانی فروخوردگی‌های سیاسی و

اجتماعی تاریخی و معاصر و هم در مقام نهادی فعال در پویش های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی گذشته و حال این منطقه، به ایفای نقش پرداخته و قابل اشاره است. اما ویژگی ای که صوفی گری را در حال حاضر از آنچه که در طول تاریخ بوده است، متمایز می کند؛ تعین و تداوم آن در بستری از حیات فرهنگی و سیاسی است که به شدت تحت تأثیر بنیادگرایی دینی و افراط گرایی مذهبی واقع شده است. به بیان دیگر، تداوم جریانات متصوفه و حتی تجدید حیات برخی از گرایش های متصوفه در آسیای مرکزی (با بسط شمولیت آن به افغانستان و پاکستان) در مجاورت و همسایگی با جریانات مذهبی سلفی رقم خورده و موضوعیت یافته است. نیازی به تصریح نیست که این همسایگی، زمینه تعامل و روابط تأثیر و تأثر میان آن دو را نیز فراهم آورده است. در بحث تجدید حیات تصوف، به نظر می رسد که ریشه بیشتر جریانات موجود در آسیای مرکزی، بیش از افغانستان، به پاکستان می رسد. مدارس علوم دینی و خانقاه های طریقت در پاکستان، در فضای نسبتاً آرام تر این کشور و متأثر از فضای فرهنگی و سیاسی - امنیتی متفاوت آن، توانسته اند زمینه ظهور و پرورش جریانات متعدد مذهبی با صبغه تصوف و مدعی عرفان را فراهم کنند و با تکیه بر رویکردهای جدید تبلیغ و ارشاد و در قالب سلسله مراتب ویژه خود که در بیشتر این گروه ها متضمن جذب آسان مریدان از یک سو و انقیاد تمام و کمال به مراتب فوقانی سلسله مراتب، از سوی دیگر است، موج جدیدی از جریان تصوف را سبب شوند که می توان از آن به عنوان «نوصوفی گری» یاد کرد. جالب این است که در گفتمان مرسوم این گروه های جدید، عناوین و خطاب ها نیز بیش از آنکه عربی یا بومی آسیای مرکزی باشد، پاکستانی و حتی هندی است (شکاری، ۱۳۸۵: ۱۱۴).

ویژگی دیگر و بسیار مهم نوصوفی گری مذکور، اعطای جایگاه نخبگی و برگزیدگی به پیروان خود است. آن ها خود را در مسیر راستین اسلامی دانسته و عموماً افراد خارج از گروه خود را «قاراجی» (به معنی فرد «لاابالی» یا «بدون دانش») که دارای بار تحقیر کننده است) خطاب می کنند. حتی، فرد خردسالی از این گروه، به خود جرات می دهد تا علمای رسمی و ریش سفیدان جامعه خود را با این عنوان خطاب کند. نوصوفی گری مذکور، سرچشمه قدرتمندی از هویتی جدید

و قابل اتکا را به پیروان خود ارزانی می‌کند. چیزی که به نظر می‌رسد مردم آسیای مرکزی، بسیار از آن استقبال خواهند کرد. (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۰۱-۲۰۳). باید گفت نوصوفی‌گری، در بستر تاریخی مناسبی که در آسیای مرکزی، ناشی از مسئله حلاء ایدئولوژیک، مشکلات و مصائب اقتصادی و اجتماعی و همچنین فقر دانش مذهبی، در کنار اقبال گاه و بی‌گاهی که از سوی نهادهای رسمی به جریان‌های مدعی تصوف (به عنوان رقیب احتمالی بنیادگرایی سلفی) می‌شود، فرصت‌های مناسبی برای ظهور و رواج یافته است. این گروه‌ها که مدعی میراث داری عقاید متصوفه و روش‌های طریقت بوده و به رعایت برخی از مظاهر و رفتارهای ایشان نیز توجه می‌کنند، بسیار آسان‌تر از جریان‌های رقیب و با ایجاد حساسیت کمتری نسبت به آن‌ها، می‌توانند به عضوگیری پرداخته و شبکه‌های خود را گسترش دهند. عضویت در این گروه‌ها آسان است. تبلیغ عقاید گروه، بخشی از امور اجباری تعدادی از افراد آموزش‌دیده گروه است. رعایت بی‌چون‌وچرای دستورات سلسله مراتب به عنوان «ادب سلوک» از الزامات غیر قابل اغماض است. گروه، با انسجام درونی و رفتارهای گروهی در خانقاه‌ها، در جایگاه سرچشمه قابل‌اعتنایی از هویت گم‌گشته مسلمان آسیای مرکزی است. افراد گروه، از بدو ورود، در تمایز آشکار با افراد خارج از گروه قرار گرفته و گروه به ایشان امکان خودبرتری و احساس حق‌به‌جانب بودن را اعطا می‌کند.

این گروه‌ها، هر چند تاکنون ادعای سیاسی را مطرح نکرده و پیش‌بینی سیاسی شدن درباره آن‌ها (با تعریف‌های مرسوم از سیاسی شدن) نیز دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ اما گرایش‌های معطوف به افراطی‌گری در میان آن‌ها مشهود بوده و التقاط با عقاید سلفی در میان باورهای آن‌ها آشکارا به چشم می‌آید. قدرت بسیج‌کنندگی ویژه در این گروه‌ها نیز هر گونه پیش‌بینی رفتارهای آتی آن‌ها را نامطمئن کرده است. اما در نهایت این گمانه‌زنی ممکن است که نوصوفی‌گری در آسیای مرکزی، شاید در آینده، مسیری مشابه با افراط‌گرایی سلفی را پیموده و حتی محملی برای بهره‌برداری سیاسی بازیگران منطقه‌ای و فرماندهان فراهم آورد. بدین ترتیب در سال‌های آینده، شاید، تولد بازیگری جدید و البته با سازماندهی منسجم‌تر از سایر جریان‌ها

مذهبی در آسیای مرکزی، چندان خیال‌پردازانه به نظر نرسد. بازیگری که خواهد توانست، چالش‌های امنیتی و سیاسی جدیدی را در این منطقه رقم‌زده و به کانون توجهات تبدیل شود (فلاح، ۱۳۸۷: ۲۰۳-۲۰۱).

گروه‌های رادیکال در آسیای مرکزی

همان‌طور که اشاره شد از دره فرغانه، به عنوان کانون گسترش تفکرات و جریانات سلفی تکفیری نام برد. این دره که شامل سه استان قرقیزستان، یک استان ازبکستان و استان سغد در شمال تاجیکستان می‌شود، دره بسیار بزرگی است که به مرکزی برای اسلام‌گرایی و به‌ویژه اسلام‌گرایی تندرو تبدیل شده است. اسلام‌گرایان افراطی از یک‌طرف به دلیل فقر و مشکلات حاکم در کشورهای آسیای مرکزی و از طرف دیگر سرکوب آزادی‌های دینی، توانسته‌اند در این منطقه گسترش یابند. از میان این گروه‌های رادیکال، دو گروه در آسیای مرکزی، از بقیه فعال‌تر هستند که بدان‌ها پرداخته می‌گردد:

جنبش اسلامی ازبکستان

این جنبش در ۱۹۹۱ توسط "طاهر یولداشف" و "جمعه‌نمگانی"، باهدف سرنگونی دولت ازبکستان و برپایی دولتی اسلامی در این کشور پایه‌گذاری شد. با توجه به حضور اعضای حزب در تاجیکستان و افغانستان در سال‌های دهه ۱۹۹۰، تأثیرپذیری این جنبش از طالبان و القاعده آشکار است. نمنگانی در ۲۰۰۱ در جریان حملات آمریکا به پایگاه‌های طالبان در افغانستان کشته شد و یولداشف رهبری جنبش را به عهده گرفت. این جنبش در شورش مسلحانه "اندیجان"، که طی آن دولت ازبکستان در آستانه سقوط قرار گرفت، بزرگ‌ترین عملیات نظامی خود را انجام داد. جنبش همچنین در جنگ‌های داخلی تاجیکستان در فاصله سال‌های ۱۹۹۷-۱۹۹۲ فعال بود. جنبش اسلامی ازبکستان در اواخر سال ۲۰۰۱ میلادی برای مبارزه با آمریکا به نیروهای القاعده و طالبان ملحق شد و در درگیری‌های مناطق تورا بورا و وزیرستان همکاری بالایی با آن‌ها داشت. به‌طوری‌که بر اساس دستور بن لادن، نیروهای نظامی جنبش اسلامی ازبکستان نقش رهبری مبارزه در وزیرستان جنوبی را بر عهده گرفتند. هر چند همان‌گونه که اشاره شد

در طول زمان تأثیر یکسویه از افغانستان به جنبش‌های سلفی در آسیای مرکزی تغییراتی را بر اساس آنچه بیان شد به خود دید اما به‌رحال باید به این نکته اشاره کرد که تحولات افغانستان همچنان عامل اصلی و تعیین‌کننده در عملکرد جریان‌های سلفی در آسیای مرکزی باقی ماند. به‌طوری که بعد از حملات القاعده به خاک ایالات متحده در سال ۲۰۰۱ و در نتیجه ایجاد فضای جهانی در جهت مقابله با تروریسم و حمله آمریکا به افغانستان در همان سال، نه تنها به دلیل از دست دادن پایگاه اصلی خود در افغانستان و کاهش دریافت کمک‌های مختلف موجب تضعیف جریان‌های سلفی در آسیای مرکزی شد بلکه زمینه را برای رهبران آسیای مرکزی که جریان‌های سلفی را رقیب و دشمن اصلی خود می‌دیدند فراهم کرد تا گام‌های سنگین‌تری را در جهت سرکوب آن‌ها بردارن. (کولایی، ۱۳۹۱: ۱۲۸). نمنگانی در زمان اقامت خود در افغانستان، رهبری یک گروه پان‌اسلامی را بر عهده داشت. اگرچه گروه او همراه طالبان و علیه آمریکا می‌جنگیدند، اما هدف نهایی آن‌ها برپایی یک دولت اسلامی در سرتاسر آسیای مرکزی بود. یولداشف از دوستان نزدیک "بیت الله محسود"، رهبر طالبان پاکستان و در واقع معلم ایدئولوژیک وی بود. یولداشف در سال ۲۰۰۹ در جریان حملات آمریکا به وزیرستان پاکستان کشته شد. جنبش اسلامی ازبکستان به منظور جذب سایر اتباع کشورهای آسیای مرکزی، نام خود را در سال‌های نخست دهه اول قرن ۲۱ به جنبش اسلامی ترکستان تغییر داد که کشورهای همسایه با پی بردن به این تغییر نام، از فعالیت آن در قلمرو خود جلوگیری کردند. (بصیری، ۱۳۸۳: ۱۰۹)

حزب التحریر اسلامی

تشکیل حزب التحریر برآیند دو دسته عوامل و شرایط درونی و بیرونی بود که جهان اسلام در قرن بیستم با آن روبرو شده بود. سقوط و الغای خلافت عثمانی در سال ۱۹۲۴م، زمزمه‌های تشکیل دولت یهود در اوایل قرن بیستم و تشکیل آن در سال ۱۹۴۸م، و به دنبال آن جنگ ۱۹۴۸م میان اعراب و اسرائیل و طرح اندیشه جدایی دین از سیاست از آن دسته عواملی است که در تشکیل حزب التحریر تأثیرگذار بود. حزب بایان این اندیشه که عامل عقب‌ماندگی در

جهان اسلام نداشتن نیروی فکر و اندیشه است، درصدد است تا با ایجاد زمینه‌هایی این امر را محقق سازد. حزب در راستای هدف خود تشکیل خلافت را جزو مهم‌ترین امور خود قلمداد نموده و نظام دولت اسلامی را همان نظام خلافت بیان داشته است که در رأس آن خلیفه قرار دارد (حضرتی و قادری، ۱۳۸۹: ۷۱).

نفوذ این حزب در آسیای مرکزی و قفقاز به حدی است که سایر گروه‌های اسلام‌گرای منطقه، به‌ویژه القاعده و جنبش اسلامی ازبکستان، برای تضعیف حزب التحریر تلاش‌های زیادی کرده‌اند. حزب التحریر اگرچه در زمره گروه‌های رادیکال آسیای مرکزی است، اما رادیکالیسم آن بیشتر ایدئولوژیک است تا فیزیکی. یعنی حزب التحریر از دست زدن به اقدامات مسلحانه خشونت‌بار پرهیز کرده است. همین امر سبب شده که دولت‌های آسیای مرکزی و جمهوری آذربایجان، فعالیت حزب را ممنوع اعلام کرده، اما نهادهای حقوق بشری و اروپایی‌ها طرفدار آن هستند، البته با توجه به مخالفت این گروه با دموکراسی غربی، طرفداری نهادهای حقوق بشر اروپایی از آن حاکی از اهداف خاصی است که شاید در آینده بیشتر مشخص شود. در حال مهم‌ترین دلایلی که سبب شده تا حزب التحریر در زمره گروه‌های رادیکال قرار بگیرد، عبارت‌اند از: قدرت سازماندهی و ایدئولوژیکی آن در طرح اندیشه حکومت اسلامی و شیوه دستیابی به آن؛ نفی دموکراسی غربی به عنوان شیوه حکومت مناسب در جهان اسلام؛ مخالفت حزب التحریر با سرمایه‌داری و نظام اقتصادی آن.

حزب التحریر در دهه ۱۹۹۰ در ازبکستان فعال شد. در بررسی علل توجه بیشتر حزب التحریر به ازبکستان برای اجرای فعالیت سه احتمال وجود دارد: اول اینکه شماری از ازبک‌ها در کشورهای آلمان، انگلستان، ترکیه، و عربستان در مقام تاجر یا شخصیت فرهنگی با حزب التحریر آشنا شدند و زمینه ورود حزب به ازبکستان را فراهم آوردند؛ دوم اینکه ازبکستان به علت پیشینه مذهبی منطقه و میل مذهبی مردم محل مناسبی برای فعالیت التحریر شناخته شده است؛ سوم ازبکستان از دیرباز دارای جنبش‌های اسلامی و مورد توجه خارج بوده است. وجود مناطق سمرقند، بخارا، و بخش بزرگی از دره فرغانه در این کشور و مجاورت آن با همه کشورهای

آسیای مرکزی بر اهمیت آن افزوده و باعث انتخاب آن توسط التحریر شده است. تا اواسط دهه ۱۹۹۰ اتفاق خاصی برای حزب به وجود نیامد. اما پس از ترور نافرجام اسلام کریماف، رئیس جمهور این کشور، در ماه فوریه ۱۹۹۹، شرایط عوض شد؛ زیرا از دیدگاه دولت ازبکستان، ترور کارگروه‌های اسلامی بوده و در این راستا انگشت اتهام متوجه التحریر بود. بسیاری از اعضای گروه دستگیر و روانه زندان شدند. اعضای دستگیر شده معمولاً به بیست سال حبس محکوم شدند. از جمله اتهام‌های اعضای حزب تبلیغ بنیادگرایی اسلامی، تأسیس تشکل‌های دینی غیرقانونی و زیرزمینی، و تالش برای نابودی حکومت بود. این وضعیت باعث شد تا رهبران التحریر پایگاه خود را عوض کنند و به جنوب قرقیزستان نقل مکان کنند. بیشتر اعضای حزب التحریر اهل منطقه دره فرغانه (فرغانه، نمنگان، و شهر تاشکند) هستند (اطاعت و کریمی، ۱۴۰۱: ۵۳۳).

نقطه شروع فعالیت التحریر در تاجیکستان استان سغد است. جامعه هدف التحریر در تاجیکستان استادان دانشگاه و دانشجویان بودند. میزان نفوذ این گروه در آموزش عالی استان سغد به حدی زیاد بود که پس از اندکی توانستند بسیاری از استادان و دانشجویان را جذب حزب کنند. التحریر در تاجیکستان به مهم‌ترین مشکلات مردم از قبیل مهاجرت مردان تاجیک به روسیه، فساد مالی دولت، و کمبود نیازهای اساسی همچون انرژی میپردازد؛ مسائلی که رسانه‌های دولتی تاجیکستان نسبت به آن بی‌توجه بودند. تلاش التحریر برای تشکیل حکومت اسلامی با قانون اساسی تاجیکستان که این کشور را یک جمهوری دموکراتیک و سکولار میدانند در تعارض است. تعداد اعضای این حزب در تاجیکستان حدود چهار هزار نفر برآورد می‌شود که دارای تنوع قومی بوده و دربرگیرنده اقوام تاجیک، ازبک، و روسی است (همان: ۵۳۵). حزب التحریر اولین بار در پایان دهه ۱۹۹۰ در قرقیزستان شروع به فعالیت کرد. حوزه قلمرو این حزب بیشتر در والیات جنوبی اوش، جلال‌آباد و باتکین است. بیشتر اتهامات اعضای این حزب در قرقیزستان برانگیختن خصومت‌ها و درگیری‌های قومی، نژادی و مذهبی، و دعوت از مردم برای تغییر خشونت‌آمیز رژیم قانونی است. ر مورد تعداد اعضای حزب در این کشور اطلاعاتی دقیقی در

دست نیست، اما برخی منابع تعداد آن‌ها را حدود چهار هزار نفر برآورد می‌کنند. راهبرد سیاسی جدیدی را در قرقیزستان در پیش گرفت که شامل مشارکت سیاسی و استفاده از رسانه‌های همگانی است (همان: ۵۳۷). در طول دهه ۱۹۹۰ دولتمردان قزاقستان بر این باور بودند که به واسطه عواملی همچون مساحت جغرافیایی (وسیع‌ترین کشور منطقه)، تکثرگرایی قومی، و اقتصاد نفتی نفوذ اسلام سیاسی و گروه‌های اسلامی به این منطقه غیرممکن است. اما گذشت زمان پوچ بودن ادعای آنان را ثابت کرد؛ زیرا با ظهور التحریر در بخش جنوبی کشور قزاقستان این دیدگاه در اوایل دهه ۲۰۰۰ به چالش کشیده شد. پیشینه حضور التحریر در این کشور به سال ۱۹۹۸ برمی‌گردد. نسل اول اعضای التحریر در جنوب قزاقستان شامل ازبک‌ها بودند. این گروه احتمالاً در جنوب قزاقستان دو هزار عضو داشته باشد. در ترکمنستان حوزه قلمرو خواهی التحریر در این کشور عمدتاً در مناطق ازبک‌نشین در شمال این کشور است (همان: ۵۳۷).

حزب التحریر در آسیای مرکزی

ترکمنستان	قزاقستان	قرقیزستان	تاجیکستان	ازبکستان	
تعداد اعضا	حدود ۲۰۰۰	حدود ۴۰۰۰	حدود ۳۰۰۰	حدود ۱۵۰۰۰	
استراتژی	فعالیت اجتماعی	فعالیت اجتماعی	فعالیت مخفی	فعالیت مخفی	
وضعیت کاری	غیر قانونی	غیر قانونی	غیر قانونی	غیر قانونی	
برخورد دولت	سخت آزاد	سخت آزاد	سرکوب	سرکوب	

منبع: (اطاعت و کریمی، ۱۴۰۱: ۵۳۹).

جمع بندی

به دنبال تجزیه اتحاد شوروی و شکل‌گیری پنج جمهوری مستقل در آسیای مرکزی، احیای گرایش‌های اسلامی سبب بروز تحولات جدی در این منطقه گردیده است. حضور شمار زیادی مسلمان در پی فروپاشی مدل توسعه کمونیستی ظرفیت قابل توجهی را برای گسترش تمایلات اسلامی در منطقه فراهم آورده است. رهبران این جمهوری‌ها که جز قرقیزستان همان نخبگان سیاسی در دوران اتحاد شوروی هستند، اسلام سیاسی را جدی‌ترین رقیب خود برآورد کرده‌اند. مردم مسلمان منطقه که در طول دوران کمونیسم، به‌طور مستمر و منظم تحت تأثیر تبلیغات شدید علیه اسلام قرار داشتند، در پایان این عصر توجه به اسلام به عنوان بخشی از هویت جدید خود را آشکار ساختند. از دید بسیاری از کارشناسان مسائل آسیای میانه بزرگترین چالش فراروی کشورهای این منطقه را می‌توان در گسترش خیزش‌های بنیادگرایانه جستجو کرد. خیزش‌هایی که اندک‌اندک با گذشت زمان حالت ملموس‌تری به خود می‌گیرند و روز به روز توجهات رسانه‌ای بیشتری به آن‌ها معطوف می‌گردد. می‌توان گفت که امروزه بنیادگرایی به معضلی برای تکاتک کشورهای آسیای میانه مبدل شده است، از کشورهایی مانند ازبکستان گرفته که بنیادگرایان در آن تحت عنوان حرکت اسلامی ازبکستان به فعالیت می‌پردازند تا بنیادگرایی که در قرقیزستان، تاجیکستان و قزاقستان علیه دولت مرکزی هرازگاهی عملیات‌هایی را سازماندهی می‌کنند و آنچه که در این میان باعث عمیق‌تر شدن بحران بنیادگرایی در آسیای میانه می‌شود وجود برخی چالش‌های ارضی، مرزی و قومی است که مهم‌ترین آن‌ها در دره فرغانه نمود یافته است. دره‌ای که هم‌اکنون به یکی از کانون‌های فعالیت گروه‌های بنیادگرا مبدل شده است. دره فرغانه با طول سیصد کیلومتر و عرض صد و هفتاد کیلومتر منطقه‌ای است حائل و نقطه اتصال سه کشوری که نام آن‌ها در سطور فوق رفت. جمعیتی بالغ بر دوازده میلیون نفر در این دره زندگی می‌کنند و از این نظر این دره یکی از متراکم‌ترین نقاط جمعیتی جهان محسوب می‌شود. سوی از مشکلات ارضی، مرزی و قومی، فقر شدید نیز یکی از دلایلی است که باعث پیوستن ساکنان دره فرغانه به گروه‌های بنیادگرا

شده است. مجموعه‌ای از عناصر داخلی نیز به ترویج بنیادگرایی اسلامی کمک کرد. رشد سریع جمعیت و شرایط دشوار اقتصادی، فساد سیاسی، تجارت مواد مخدر، نابرابری‌ها و مشکلات عظیم اقتصادی هم زمان با توسعه آگاهی دینی به گسترش بنیادگرایی در آسیای مرکزی یاری رسانده است. ارتباط میان بنیادگرایان منطقه با طالبان در افغانستان این روند را تقویت کرد. فقدان چارچوب‌های قانونی برای مبارزات سیاسی نیز در تقویت این گرایش‌ها اثرگذار بوده است. هر چند ده‌ها سال اندیشه‌های دینی در آسیای مرکزی همانند دیگر بخش‌های اتحاد شوروی سرکوب شد، ولی عمق و نفوذ باورهای دینی سبب تداوم و پایداری آن گردیده است



منابع

اشرافی، مرتضی، گزارش راهبردی وضعیت شیعیان آسیای مرکزی، مجمع جهانی اهل بیت (ع)، ۱۳۹۵.

اطاعت، جواد؛ کرمی، حسن (۱۴۰۱)، حزب التحریر و حوزه نفوذ آن در آسیای مرکزی، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، دوره ۵۴، شماره ۲.

بهروز لک، غلامرضا (۱۳۸۲)، درنگی در مفهوم شناس بنیادگرایی اسلامی، کتاب نقد، شماره ۲۶-۲۷

پور فرد مسعود، جهان اسلام و رادیکالیزم افراطی، هفته‌نامه پگاه حوزه، شماره ۲۰۴، فروردین ۱۳۸۶.

جوان پور هروی، عزیز؛ محقق، حمید (۱۳۹۹)، عوامل موثر بر پیدایش و گرایش به بنیادگرایی، فصلنامه دانش تفسیر سیاسی، سال دوم، شماره ۳، صص ۱۹۸-۱۶۸.

حضرتی، حسن؛ قادری، عبدالواحد (۱۳۸۹)، اندیشه سیاسی حزب التحریر، پژوهش‌های تاریخی، دوره جدید، سال دوم، شماره سوم (پیاپی ۷، پاییز ۱۳۸۹، صص ۷۶-۵).

شکاری عبدالقیوم، مبارزه با تروریسم در آسیای مرکزی، ماهنامه ایراس، شماره ۱۷، فلاح، رحمت الله (۱۳۸۷)، جریان‌های اسلامی در آسیای مرکزی (تحولات و چشم‌اندازها)، نشر موسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.

کاراجیانس، امانوئل (۱۳۹۱)، اسلام‌گرایی در آسیای مرکزی، ترجمه موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، انتشارات بوستان.

کولایی الهه، سیاست و حکومت در اوراسیای مرکزی؛ تهران، انتشارات سمت